

چپ کمونیست و ادامه ی مارکسیسم

مقاله منتشر شده در تریبون پرولتری (روسیه)

جریان کمونیست بین المللی I.C.C

سپتامبر ۱۹۹۸

مترجم: سعید سالک

می ۲۰۱۱

1- از زمان شکست شاخص انقلابی، موج انقلاب جهانی در اواسط سالهای 1920 تا کنون، هیچ موضوع ای بیش از موضوعات، سوسیالیسم، کمونیسم و مارکسیسم مورد تحریف و سو استفاده قرار نگرفته است. اندیشه ای که رژیم های استالینیستی بلوک سابق شرق، و یا کشورهای مثل چین، کوبا و کره شمالی فعلی را بیانگر کمونیسم یا مارکسیسم میداند - اندیشه ای که تبلیغ آن توسط تمامی جناحهای از بغایت راست گرفته تا بغایت چپ طبقات حاکم، عامدانه جنبه ابدی بخود گرفته - در حقیقت بزرگترین دروغ قرن بیستم است. در تمام طول مدت جنگ امپریالیستی جهانی سالهای 45 - 1939، افسانه « دفاع از میهن سوسیالیستی »، همرا با شعارهای « ضد - فاشیسم » و « دفاع از دموکراسی »، بمنظور بسیج کارگران در داخل و خارج روسیه، مورد استفاده قرار گرفت و سبب عظیم ترین قتل عام در تاریخ بشر شد.

سالهای بین 89 - 1945، یعنی زمان اوج رقابتهای بین دوبروک گول پیکر امپریالیستی برهبری آمریکا و روسیه، استفاده از دروغ شدت بیشتری گرفت: در شرق، دروغ در خدمت توجیه جا طلبی های سرمایه های روسی قرار گرفت؛ و در غرب به دو منظور از آن استفاده شد: هم بمنظور توجیه ایدئولوژیکی تخاصمات امپریالیستی یعنی، « دفاع از دموکراسی علیه توتالیتاریسم روسیه » و هم با انگشت گذاشتن روی اردوگاههای کار روسیه و جار زدن این سوال در کشورهای مربوط به خود - اگر سوسیالیسم این است، ترجیح نمی دهید که کاپیتالیسم، (با همه ی معایب اش) داشته باشید؟- برای مسموم کردن آگاهی طبقاتی، طبقه کارگر.

و این جار زدن، آنگاه که فرو ریزی بلوک شرق خبر از « مرگ کمونیسم »، « ورشکستگی مارکسیسم » و حتا پایان خود، طبقه کارگر میداد، هر چه بیشتر جنبه ی کر کننده گی بخود گرفت. افزون بر این، جناح « بغایت » چپ سرمایه داری، بویژه تروتسکیستها، هر چند از « تغییر شکل های بوروکراتیکی » [در شرق]، انتقاد میکردند، اما از آنجا که در عمارات استالینیستی کماکان شالوده های طبقاتی طبقه کارگر می دیدند، [رو بنا بوروکراسی استالینی، زیر بنا کارگری]، نان و آب باز هم بیشتری به تبلیغات بورژوازی میدادند.

2 - به این انبوه دروغها، تحریفهای عظیم ایدئولوژیکی مدافعین دروغین مارکسیسم - استالینیستها، تروتسکیستها، انواع و اقسام « مارکس شناسان » اکادمیک، متجددین و فیلسوفان - را نیز باید افزود که میدان دار صحنه شدند و در خدمت پیچیده کردن ادامه کاری و تکامل واقعی مارکسیسم در قرن 20 ام، قرار گرفتند. هم زمان، مدافعین صادق و واقعی

مارکسیسم به تبعیدگاهها و خارج از صحنه انتقال یافتند، به سکت های بی ربط ملقب شدند و وقتی هم که مستقیماً مورد سرکوب قرار نگرفتند و خاموش نشدند، به فوسیل‌های متعلق به دنیای از دست رفته، نام گرفتند.

برای باز سازی و ادامه ی [میراث] واقعی مارکسیسم در این قرن بنا بر این، لازم است از اینجا شروع کنیم که مارکسیسم چیست. از همان اولین اظهار نامه های بر جسته در مانیفست کمونیست سال 1848، مارکسیسم اینگونه از خود تعریف نمود که، نه محصول فکر نابغه های « متفکر » منفرد، که همانا بیان تئوریک جنبش واقعی پرولتاریاست. با چنین تعریفی، مارکسیسم تنها میتواند تئوری جنگیدن (**Fighting Theory**) باشد؛ تئوری ای که وفاداری خود به امر طبقه ی استثمار شده را، با حمایت سازش نا پذیر از منافع فوری و تاریخی این طبقه، به ثبوت میرساند.

این حمایت، از آنجا که بر اساس ظرفیت اش بر وفادار بودن به اصول های پایه ایی و تغییر ناپذیر همچون انترناسیونالیسم پرولتری بنا شده، متضمن غنی کردن دائمی تئوری مارکسیستی در ارتباط زنده و مستقیم با تجربه طبقه کارگر، نیز میباشد. علاوه بر این بمثابة ی، محصول طبقه ای که درگیر کار و مبارزه جمعی ست، خود، مارکسیسم تنها از طریق جمعیت های سازمان یافته، گروه ها و احزاب انقلابی، میتواند توسعه یابد. بدین ترتیب مانیفست کمونیست بعنوان برنامه اولین سازمان مارکسیستی در تاریخ یعنی اتحادیه کمونیست (**The Communist League**)، انتشار یافت.

3- در قرن 19، زمانیکه هنوز کاپیتالیسم یک سیستم در حال گسترش و رونق بود و بورژوازی به دروغ اقامه میکرد که سیاه واقعا سفید و کاپیتالیسم همانا سوسیالیسم است، نیاز کمتری به پنهان کردن ماهیت استثمارگرانه خود داشت. تحریف های ایدئولوژیکی از این قماش مشخصه ی ویژه زوال تاریخی کاپیتالیسم بوده و بیان واضحی از تلاشهای بورژوازی بمنظور استفاده از خود، « مارکسیسم »، هم چون ابزار گمراه کننده میباشد. اما کاپیتالیسم حتا در فاز رونق اش زیر فشار سخت ایدئولوژی حاکم بارها در قالب ترجمان غلط سوسیالیسم، قاچاقی به درون جنبش کارگران برده شد. اتفاقاً به همین دلیل هم مانیفست کمونیست ملزم گشت تا خود را از سوسیالیسم های « فئودالی »، « بورژوازی » و « خرده بورژوازی » متمایز کند، و فراکسیون مارکسیست درون انترناسیونال اول مجبور شد جنگی دو - سو، نبرد علیه باکونینیسم (**Bakuninism**) از یک سو و همچنین علیه لاسالین (**Lassalleen**) « سوسیالیسم دولتی » از سوی دیگر به پیش برآید.

4 - احزاب تشکیل دهنده ی انترناسیونال دوم بر پایه و اساس مارکسیسم شکل گرفته بودند، و بدین جهت در مقایسه با تشکیل انترناسیونال اول که از ائتلاف گرایشهای مختلف درون جنبش کارگری بوجود آمده بود، بیانگر گامی فوق العاده به جلو محسوب میشدند. اما از آنجاکه دوره فعالیت این احزاب مقارن با دوره رشد هولناک بورژوازی بود، مضافاً اینکه در این فاصله ی زمانی محور اصلی رشد طبقه ی کارگر حول مبارزه برای اصلاحات دور میزد، احزاب سوسیال دموکراتیک نسبت به فشارهای شدیدی که آنان را به حل شدن در درون سیستم سرمایه داری سوق میداد، آسیب پذیر بودند. ثمرات این فشارها بر روی این احزاب همانا، سر آوردن گرایشهای رفرمیستی از درون این احزاب بود که در پیش بینی مارکسیسم مبنی بر،

اجتناب نا پذیر بودن سقوط کاپیتالیسم، خواهان « تجدید نظر » بوده و همچنین، گذار به سوسیالیسم را، نه از کانال انجام انقلاب، که تکاملی [تدریجی]، می پنداشتند.

در این دوره - بویژه در اواخر سالهای 1890 و اوایل سالهای 1900 - ادامه ی مارکسیسم توسط جریانات « چپ » ای که هم در دفاع از اصولهای پایه ای مارکسیسم بسیار قطعی بوده و هم از نخستین گروه هائی بودند که به بروز شرایط نوین برای مبارزه پرولتاریا، حال که - سرمایه داری به پایان عصر رونق خود رسیده - پی برده بودند، تقویت گردید. شخصیت های مشهور جناح چپ سوسیال دموکراسی - لنین در روسیه، لوگزامبورگ در آلمان، پانه کوک در هلند و بوردیگا در ایتالیا بودند. اما، مهم است که بخاطر داشته باشیم که هیچ یک از این مبارزان بطور فردی [در انفراد] انجام وظیفه نمی کردند. با گسترش روز افزون فساد اپورتونیسم در درون انترناسیونال، آنها بطور فزاینده ای ملزم به فعالیت بصورت فراکسیونهای سازمان یافته - بلشویکها در روسیه، گروه **تریبون** در هلند و... هم در درون احزاب مربوط به خود و هم در سطح بین المللی شدند.

5 - جنگ امپریالیستی 1914 و انقلاب 1917 روسیه هر دو، دیدگاه مارکسیستی مبنی بر اینکه کاپیتالیسم بنا گذیر وارد « عصر انقلاب اجتماعی » خود خواهد شد را، به ثبوت رساند و سبب سرعت بخشیدن یک انشعاب بنیادی در جنبش کارگری شد. برای نخستین بار، سازمانهای متناسب به هر دو، مارکس و انگلس، خود را در دو طرف سنگربندی یافتند: احزاب سوسیال دموکراتیک رسمی، خیلی از آنهائیکه قبلاً" در دام « رفرمیستها » افتاده بودند، با ارجاع به نوشته هائی از مارکس، مربوط به دوره قبل، از جنگ امپریالیستی دفاع کردند، و انقلاب اکتبر را به این دلیل که روسیه میباید دوره توسعه سرمایه داری را طی کند، محکوم نمودند. با اتخاذ چنین مواضع ای آنها اما بطور بی برگشت به اردوی بورژوازی پیوستند، به مامورین استخدام گروهانهای جدید برای جنگ 1914، و به سگهای شامه تیز ضد - انقلاب در 1918 تبدیل گردیدند.

آنچه که در بالا به آن اشاره شد، قاطعانه ثابت میکند که پایبندی و وفاداری به مارکسیسم نه با انتشار بیانیه های آتشین مذهب گونه ویا صرفاً" نوع نامگذاری احزاب، که اتفاقاً" در مبارزه و در تجربه زنده حقانیت خود را به ثبوت میرساند. جناح چپ این جریانات بودند که به تنهائی در طول مدت هالوکاست [کشتار جمعی بطریق سوزاندن] امپریالیستی، همواره پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را در اهتزاز نگهداشتند، اینها بودند که به دفاع از انقلاب پرولتاریا در روسیه بپا خاستند، اعتصابات و شورشهای ضد جنگ را در کشورهای بیشمار، رهبری نمودند، و همین جناح چپ این جریانات بودند که هسته اصلی انترناسیونال کمونیست نوین در سال 1919 را تشکیل دادند.

6 - سال 1919 نقطه ی اوج موج انقلابی پسا - جنگ بود، و مواضع ای که در کنگره مو'سس انترناسیونال کمونیست اتخاذ گردید پیشرفته ترین مواضع جنبش پرولتری بودند. که منجمله عبارت بودنداز: قطع کامل با سوسیال وطن پرستان خائن، تبیین متدهای مربوط به عمل جمعی مناسب با عصر جدید زوال سرمایه داری، نابودی نظام سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری بین المللی شوراهای کارگری. نیروی محرکه عمده تدوین چنین برنامه شفاف و

بیشک همانا، موج انقلابی بود، اما، نباید فراموش کرد که این برنامه پیشاپیش در زمینه های سیاسی و تئوریک از کمکهای جناح چپ احزاب کهنه برخوردار گشته بود، به این معنی که: در مقابل قانون گرائی و تدریج گرائی کائوتسکی، لوگزامبورگ و پانه کوک [الترناتیو] اعتصاب عمومی بمثابه زمین [مکان رشد] انقلاب، را تهیه کرده و علیه نظر کائوتسکی در مورد پارلمان - لنین، بوخارین و پانه کوک دست به احیا و شفاف کردن اصرار مارکس مبنی بر، ضرورت نابودی نظام سرمایه داری و برقراری « نظام کمونی » را ارائه داده بودند. این پیشرفتهای در عرصه ی نظری به یقین موضوعات علوم سیاسی عملی لحظه های طلوع انقلابات آتی خواهند بود.

7 - ایزوله شدن انقلاب روسیه ثمره ی فروکش کردن امواج انقلاب [جهانی] بود که پروسه ی انحطاط درونی هم انترناسیونال کمونیستی و هم اقتدار شوراها در روسیه را سریع تر کرد. حزب بلشویک بیشتر و بیشتر با دستگاه بوروکراتیک نظام جوش خورد و در خلاف تداوم و رشد ارگانهای قدرت و تصمیم گیری خود، پرولتاریا یعنی شوراها، کمیته های کارخانه و گاردهای سرخ، رشد نمود. در درون انترناسیونال، تدابیر و تلاشها بمنظور کسب حمایت توده ها - حال که دوره ی افت جنبش های توده ای فرا رسیده بود - آغاز گشت. پافشاری بیشتر بر روی کار در درون پارلمان و اتحادیه های کارگری، از « مردمان شرق » خواستن تا علیه امپریالیسم قیام کنند، و بویژه، تدبیر جبهه متحد یا عبارتی بدور ریختن همه ی مواضع شفاف مربوط به بورژوائی بودن ماهیت سوسیال وطن پرستان (که با رنج و مشقت فراوان بدست آمده بود)، از آن جمله تدابیر و تلاشهای انترناسیونال بودند که همه به « راه حل های » اپورتونیستی انجامید.

اما درست همانگونه که رشد اپورتونیسم در انترناسیونال 2 سبب برانگیختن عکس العمل پرولتاری از جانب جناح چپ جریانات وقت شد، رشد جزر و مد گونه ی اپورتونیسم در انترناسیونال 3 با مقاومت گرایشات چپ کمونیست - که بسیاری از سخن گویندانشان همچون پانه کوک و بوردیگا در انترناسیونال پیشین ثابت کرده بودند که از بهترین مدافعان مارکسیسم اند، روبرو گشت. واقعیت اینکه چپ کمونیست یک جریان انترناسیونالیستی بود و در خیلی از کشورهای مختلف، از بلغارستان گرفته تا بریتانیا و از ایالات متحده آمریکا تا آفریقای جنوبی، مبلغین خود را داشت. اما، با اهمیت ترین نماینده گان این جریان دقیقاً در کشورهای آلمان، ایتالیا و روسیه که مارکسیسم در این کشورها سنتاً از پایه ی قوی ای برخوردار بود، شناخته شده و فعال بودند.

8 - در آلمان، با بهم پیوستن اکثریت بخش متمرکز مدافعین واقعی مارکسیسم و جنبش اصیل توده های پرولتر، برخوردار از نیروی محرکه ی عظیم و عالیترین درجه از هیجان انقلابی، منجر به اتخاذ برخی از پیشرفته ترین مواضع سیاسی، بویژه در رابط با مسائل مربوط به پارلمان و اتحادیه های کارگری شد. اما، پاسخ متقابل به نخستین علائم ظهور اپورتونیسم در حزب کمونیست آلمان و انترناسیونال، همانا کمونیسم چپ بود. KAPD [حزب کارگران کمونیست آلمان]، در سال 1920 بعداز آنکه اپوزیسیون چپ درون KPD [حزب کمونیست آلمان]، به گونه ای غیر اصولی اخراج شد، تشکیل گردید و کمونیسم چپ را به رهبری خود بر گزید.

حزب کارگران کمونیست آلمان، بر اساس تحلیل های عمیق مارکسیستی عصر زوال سرمایه داری، تاکتیکهای مربوط به پارلمان و اتحادیه های کارگری را تاکتیکهای قدیمی و متروک ارزیابی نمود و لذا از طرف رهبری CI [انترناسیونال کمونیست] با عناوینی همچون «انارکو - سندیکالیست»، و «بچه گانه»، بودن مورد انتقاد قرار گرفت. این حزب خواهان اشکال نوین سازمان طبقاتی - کمیته های کارخانه و شوراهای کارگری بود، بنا بر همین معیار میتوان گفت که رد قاطعانه درک کهنه ی سوسیال دموکراسی در رابط با «حزب توده ای» (**Mass Party**)، بنفع مفهوم حزب یعنی - هسته، با برنامه ی شفاف - مفهومی که مستقیماً از بلشویکها گرفته شده بود نیز، بنا بر معیارها و درک عمیق حزب کارگران کمونیست آلمان، از مارکسیسم عصر زوال سرمایه داری بود.

دفاع قاطع از ارزش های والای آنچه را که بدست آمده بود، و بخصوص مبارزه اش علیه ی سیاستهای رجعت به تاکتیکهای کهنه شده ی سوسیال دموکراتیک، این حزب را به مرکز ثقل مبارزات انترناسیونالیست ها ایکه در شماری از کشورها بویژه در هلند که جنبش انقلابی در آن به اعتبار فعالیتها پانه کوک و گورتر، در ارتباط تنگاتنگ با آلمان بود، تبدیل نمود.

معنی آنچه که فوقاً گفته شد این نیست که، کمونیسم چپ در آلمان در اوائل سالهای 1920 از ضعفهای مهم رنج نبرده است. عدم درک کمونیسم چپ در مورد این مهم که، افول سرمایه داری نه بشکل «بحران مرگ» نهائی، که پروسه ای طولانی مدت بوده، سبب گردید تا این جریان قادر به درک عقب نشینی موج انقلاب نگردد و در [نتیجه] در معرض خطر اراده گرائی قرارگرفت. مسئله ی سازمان، که به گسست زودرس اش از انترناسیونال کمونیستی انجامید و همچنین به تلاش محتوم در تاسیس انترناسیونال نوین در سال 1922، منتهی گشت، از جمله ضعفهای مربوط به اراده گرائی کمونیسم چپ در سالهای مورد نظر میباشد. این ضعفهای کوچک اما مهلک باعث آن شد تا کمونیسم چپ را از مقاومت در برابر اوج گیری ضد - انقلاب که در خلال ده هی 1920 بجریان افتاده بود، و سبب ایجاد پروسه ی تکه پاره شدن فاجعه آمیز آن گشت، باز دارد. این ضعفها در موارد زیادی با بهره گیری از ایدئولوژی «شوراگرائی» (**Councilism**)، که ضرورت سازمان سیاسی ممتاز را نفی میکرد، تئوریزه میشد.

9 - از طرف دیگر چپ کمونیست در ایتالیا - که در آغاز بخش اعظم درون حزب کمونیست این کشور را تشکیل میداد - در ارتباط با مسئله سازمان از شفافیت [برنامه ای] خاصی برخوردار بود. و همین موضوع او را قادر ساخت نه تنها جنگ شجاعانه ایرا علیه اپورتونیسم درون رو به انحطاط انترناسیونال سازندهی کند، بلکه همچنین موفق به تشکیل فراکسیون کمونیستی شد که توانست از خرابه های جنبش انقلابی بر حذر مانده و در طول مدت زمان سیاه ضد - انقلاب، به ارتقا تئوری مارکسیستی پردازد. اتخاذ سیاستهای؛ اجتناب از شرکت در پارلمان بورژوائی، مخالفت با رفتن پیشتازان کمونیست به درون احزاب بزرگ سنتریست [میان رو] که به توهم پراکنی ی برخوردار شدن از «نفوذ توده ای»، می انجامید، و همچنین موضع علیه شعارهای جبهه متحد و «دولت کارگری»، در اوائل سالهای 1920 از جانب چپ کمونیست ایتالیا، همه بر اساس و درک عمیق این جریان از متد مارکسیستی، بنا شده بود.

این چنین درک و تجزیه و تحلیلی از جانب این جریان، در مورد پدیده ی جدید فاشیسم و رد منطقی تمامی جبهه های ضد - فاشیسم با احزاب «دموکراتیک» بورژوازی، نیز صادق بود.

نام بوردیگا تداعی گر غیر قابل انکار این مرحله از تاریخ چپ کمونیست ایتالیا است، با وجود اهمیت فوق العاده ی نقش این مبارز، اما، تقلیل چپ ایتالیا به بوردیگا بیشتر از تقلیل بلشویسم به لنین نیست، : هر دو محصول ارگانیک جنبش سیاسی پرولتاریا بودند.

10 - ایزوله شدن انقلاب روسیه همانگونه که اشاره شد، سبب جدائی هر چه بیشتر طبقه ی کارگر از ماشین دولتی بوروکراتیک ایکه شدیداً در حال رشد بود، گردید - غم انگیزترین تعبیر این جدائی همانا سرکوب شورش کارگران و ملوانان **کرونشانات** توسط حزب بلشویک، از آن خود، کارگران بود که هر چه بیشتر و بیشتر با دولت در هم آمیخته شده بود. اما دقیقاً به این دلیل که حزب بلشویک یک حزب پرولتری واقعی بود، بلشویسم بدفعات متعدد عکس العملهای درونی [داخل حزبی]، علیه انحطاط خود نیز به پیش برد. لنین خود - که مهم ترین سخنگوی جناح چپ حزب در سال 1917 بشمار میرفت - بخصوص در اواخر عمر خود، از لغزیدن حزب بدرون بوروکراتیسم، چندین انتقاد شایسته و شدید کرد؛ در همین زمان، اپوزیسیون چپ که تروتسکی نماینده اصلی آن شد، بمنظور باز گرداندن نرم های دموکراسی پرولتری به درون حزب تلاش نمود، و در ادامه ی خود، اپوزیسیون چپ مبارزه ی شدیدی علیه مخوف ترین تعابیر ضد - انقلاب استالینیستی، بویژه تئوری « سوسیالیسم در یک کشور » بجلو برد. اما بلشویسم با در آمیختن با دولت تا حدود زیادی مسبب تحلیل رفتن نقش پیشتاز بودن خود شد، و این تحلیل نقش منجر به آن گشت که مهمترین جریانات چپ درون حزب توسط شخصیتهای کمتر شناخته شده ایکه قادر شده بودند تا ارتباط نزدیکی نه با ماشین دولتی، که با طبقه کارگر برقرار کنند، هدایت شوند.

پیش از این در سال 1919، گروه **دسیست DECIST** [سانترالیسم دموکراتیک]، به رهبری اوسینسکی، اسمیرنوف و ساپرانوف، علیه « تحلیل رفتن » شوراها و انحراف روزافزون از اصولهای کمون پاریس، انتقاد کرده و اخطار داده بود. همچنین در سال 1921، انتقادهای مشابهی هر چند در مقایسه با انتقادهای گروه فوق از وزنه ی کمتری برخوردار بود، از جانب گروه اپوزیسیون کارگری تحت رهبری [الکساندرا] کولنتای و شلیاپنیکوف انجام گرفت. گروه سانترالیسم دموکراتیک در طول دهه ی 1920، در ایفای نقش با ارزش خود که همانا تکامل دادن مواضع ای مشابه با مواضع چپ ایتالیا بود، تلاش نمود. گروه کارگری برهبری میاشنیکوف، در سال 1923، مانیفست خود را منتشر کرد و مداخله ی برجسته ای در اعتصابات کارگری همین سال از خود بجای گذاشت. مواضع و تحلیل های این گروه با مواضع و تحلیل های « حزب کارگران کمونیست آلمان » [DPAK]، نزدیک بود.

همه ی این گروه ها از درون حزب بلشویک سر در آوردند و به مبارزه خود برای بازگرداندن اصولهای پایه ای انقلابی به درون حزب، ادامه دادند. اما هر قدر که ضد - انقلاب بورژوائی پایه های قوای خود را در درون حزب مستحکم تر میکرد، توان این گروه های اپوزیسیون درون حزب، در شناخت طبیعت واقعی این ضد - انقلاب و ظرفیت این گروه ها که آیا تا چه حد آنها قادر خواهند بود از دفاع ناشی از احساسات نسبت به گروه مربوط به خود، گسست کنند، مسئله ای کلیدی بود. اتفاقاً همین موضوع بود که تفاوت اساسی بین تروتسکی و چپ کمونیست روسی را به ثبوت رساند: تروتسکی در طول عمر خود به نظریه ی دفاع از اتحاد شوروی و حتی به این عقیده که احزاب استالینیست از سرشت طبقه ی کارگرد، سخت وفادار ماند، و حال

آنکه کمونیستهای چپ، پیروزی استالینیس - من جمله چرخش به « چپ » اش که موجب سردرگمی بسیاری از پیروان تروتسکی گردید - را پیروزی دشمن طبقاتی خواندند و بر ضرورت انقلاب نوین تأکید ورزیدند.

با وجود این، بسیاری از بهترین عناصر در اپوزیسیون تروتسکیستی - به اصطلاح « آشتی ناپذیران » - در اواخر سالهای 1920 و اوایل 1930، مواضع خود را تا سطح مواضع چپ کمونیست ارتقا دادند. اما ترور استالینی به احتمال یقین، در اواخر دهه ی [1930]، باعث محو این گروه ها شد.

11 - سال های 1930، به گفته ی ویکتور سرج، سال های سیاه قرن « **Midnight in the century** »، بود. آخرین اخگرهای امواج انقلابی - اعتصابات عمومی سال 1926 در بریتانیا، قیام شانگهای [در چین] سال 1927 - به خاکستر داغ تبدیل شده بودند. احزاب کمونیست به احزاب دفاع ملی مبدل گشتند؛ وحشی صفتی فاشیست و استالینیست دقیقاً در کشورهاییکه جنبش انقلابی به اوج خود رسیده بود، به نهایت وحشیگری خود رسید؛ و تمامی دنیای سرمایه داری خود را برای هالوکاست امپریالیستی دیگری، آماده میکرد. تحت چنین شرایطی، اقلیت های انقلابی از خطر مرگ گریخته، به ناچار با تبعید، محرومیت و جدائی روزافزون روبرو شدند. از آنجا که طبقه به مثابه یک مجموعه، به دلسردی و به ایدئولوژی جنگ بورژوازی تسلیم شده بود، انقلابیون امید اینکه تأثیر گسترده ای بر مبارزات مستقیم طبقه داشته باشند را از دست داده بودند.

شکست تروتسکی در درک مسئله ی فوق، اپوزیسیون چپ، [تحت رهبری خود، تروتسکی] را هر چه بیشتر در مسیر اپورتونیستی قرار داد. تروتسکیستهای فرانسوی به امید واهی، « فتح توده ها »، به آغوش احزاب سوسیال دموکراتیک باز گشتند؛ تسلیم جبهه ضد - فاشیسم شدند،... پرده ی آخر این ماجرا، نه برای خود، تروتسکی، که برای تروتسکیسم آنها زوب شدن در درون ماشین جنگی بورژوازی در خلال سالهای 1940 بود. از آن تاریخ تا کنون تروتسکیسم، همچون سوسیال دموکراسی و استالینیس، بخشی از دستگاه سیاسی سرمایه بوده، و علی رغم همه ی لاف زنی هایش، هیچ ربطی به ادامه کاری سنت مارکسیسم ندارد.

12 - در خلاف جهت خط سیر فوق، اما فراکسیون ایتالیا وظایف خود را بدرستی از طریق، **بیلان رویو**، [ترازنامه]، تعریف نمود؛ یک، حفظ اصولهای پایه ای انترناسیونالیسم؛ تسلیم نکردن این اصول به دشمن طبقاتی در مواجهه شدن با مارش، بسوی جنگ، بورژوازی؛ دو، تنظیم « ترازنامه » در ارتباط با [چرائی] شکست امواج انقلابی و بویژه شکست انقلاب در روسیه، و درس گیری جامع الاطراف از این شکستها بطوریکه بتوان از آن بمثابه ی زیر بنای تئوریک احزاب جدیدی که در اعتلای مبارزات طبقاتی آینده شکل خواهند گرفت، استفاده نمود.

جنگ در اسپانیا آزمونی سخت بویژه برای انقلابیون روز بود، خیلی از آنها تسلیم سرودهای خوش، ضد- فاشیسم شدند، و از درک این مهم، که جنگ در هر دو طرف جنگی ست امپریالیستی؛ و تمرین نواختن طبل حاضر باشی ست برای جنگ جهانی در راه، عاجز ماندند. **بیلان** اما، ثابت قدم ماند، درست همانگونه که لنین در جنگ اول جهانی هر دو طرف جنگ را

محکوم کرد، **بیلان** خواهان مبارزه طبقاتی علیه هر دو طرف، هم فاشیسم و هم گروه های جمهوریخواه بورژوازی شد.

در همین فاصله ی زمانی، نقش این جریان در کمک به گسترش و ارتقا تئوریک - که بعدها به گردهم آمدن فراکسیونها در بلژیک، فرانسه و همچنین در مکزیک انجامید - فوق العاده و البته بی نظیر بود. در تحلیل هایش در ارتباط با انحطاط انقلاب روسیه (که در این تحلیل ها هیچگاه خصلت پرولتری انقلاب 1917 به زیر سوال نرفت)؛ در بررسی هایش مربوط به مسائل دوره های انتقالی آینده؛ در کار و تحقیق اش روی بحرانهای اقتصادی و شالوده های زوال نظام سرمایه داری؛ در عدم قبول موضع انترناسیونال کمونیست، مبنی بر دفاع از مبارزات « آزادی بخش ملی »؛ در متکامل کردن تئوری مربوط به حزب و فراکسیونها؛ در پلمیک های خستگی ناپذیر، اما برادرانه اش با دیگر جریانهای سیاسی پرولتری؛ در تمامی این عرصه ها و در بسیاری از عرصه های دیگر بدون شک، فراکسیون چپ ایتالیا در طرح ریزی برنامه ای تشکیلاتهای پرولتری آینده، وظیفه انقلابی خود را به شایسته ترین نحو به انجام رسانده است.

13 - ترور **نازی** تکه پاره شدن گروههای چپ کمونیست در آلمان را کامل نمود. با وجود بر این، برخی فعالیتهای انقلابی زیر زمینی در دوره ی حاکمیت رژیم هیتلر کماکان ادامه یافت. در طول سالهای 1930 دفاع از مواضع انقلابی چپ آلمان تا درجه زیادی بویژه از کانال فعالیتهای گروه کمونیست های انترناسیونالیست در هلند؛ و همچنین گروه تحت رهبری **پول ماتیک** در آمریکا، به پیش رفت. چپ هلند [هم] همچون **بیلان**، علی رغم رو برو شدن با تمامی جنگهای امپریالیستی محلی که راه را برای قتل عام جهانی هموار مینمود، در برابر تمامی وسوسه های « دفاع از دموکراسی » مقاومت نمود و به انترناسیونالیسم وفادار ماند.

چپ هلند به گسترش و عمیق کردن درک خود، در ارتباط با مسئله ی اتحادیه کارگری، در مورد فرم های نوین تشکیلات کارگری در عصر زوال سرمایه داری، موضوعات ریشه ای بحرانهای این نظام، و گرایش بسمت، سرمایه داری دولتی، کماکان ادامه داد. این گروه همچنین دخالتهای با اهمیتی در ادامه کاری مبارزه طبقاتی، بویژه نسبت به جنبش بیکاران، از خود نشان داد. اما، چپ هلند وحشت زده از شکست انقلاب روسیه هر چه بیشتر و بیشتر بدرون دیدگاه شورائگرائی و از این دیدگاه به نفی تشکیلات سیاسی - بدون تعریف نقشی مشخص و روشن برای خود - در غلطید. علاوه بر این، نفی کامل بلشویسم و انقلاب روسیه - رد انقلاب زیرا که از همان آغاز بورژوائی بوده است - از نتایج در غلطیدن به درون دیدگاه فوق بود. با تئوریزه کردنهای این چنینی، چپ هلند تخم های نابودی آینده خود را میکاشت. هر چند کمونیسم چپ در هلند حتا زمان اشغال نازی به حیات خود ادامه داد و بعد از جنگ نیز کمک های شایانی در اعتلای تشکیلات مهم اتحادیه اسپارتاکس که خود، این اتحادیه در آغاز به مواضع پرو - حزبی، حزب کارگران کمونیست آلمان گرایش داشت، نمود، با وجود بر این اما، کوتاه آمدن های چپ هلند در برابر آنارشیسم در ارتباط با مسئله ی تشکیلات، ادامه کاری تشکیلاتی از هر نوع و شکلی را، برای این گروه در سالهای بعد، بطور فزاینده ای غیر ممکن ساخت. ما امروز به خاموشی گرائیدن کامل این جریان بسیار نزدیکیم.

14 - از طرف دیگر، چپ ایتالیا به نوعی ادامه کاری تشکیلاتی خود را حفظ کرد. گر چه این کار بدون اینکه ضد - انقلاب نرخ اش را تعیین نکند، نبود. کمی قبل از بروز جنگ، موضوع « تئوری

اقتصاد مربوط به جنگ»، چپ ایتالیا را - از آنجا که قریب الوقوع بودن جنگ را انکار میکرد - به ورطه ی بینظمی کشاند. اما، فعالیت اش بویژه از طریق فراکسیون فرانسه که خود، این فراکسیون از دل، تخاصمات امپریالیستی ظاهر گشته بود، ادامه یافت.

اعتلای مبارزات عظیم پرولتری در ایتالیا در اواخر جنگ [دوم جهانی]، و همچنین باز گشت اکثریت اعضای فراکسیون ایتالیا از فرانسه به این کشور، و همراه با آمادئو بوردیگا، (بوردیگا از اواخر سالهای 1920 از فعالیتهای سیاسی کناره گیری کرده بود)، به تشکیل حزب کمونیست انترناسیونالیستی ایتالیا انجامید، و اما در عین حال، سبب سردرگمی دیگری در صفوف فراکسیون گردید. حزب فوق علی رغم مخالفت با جنگ امپریالیستی، اما بر اصول برنامه ای نا روشن؛ و با تحلیل غلط از مشخصات دوران خود، و همچنین به این باور که به یک حزب مبارزه جوی، انقلابی و وزینی تبدیل خواهد شد، بنا گردیده بود.

اکثریت اعضای تشکیل دهنده ی فراکسیون فرانسه بسرعت تشخیص دادند که دوره کنونی کماکان دوره ی ضد - انقلاب فاتح بوده و لذا وظایف از پیش تعریف شده ی فراکسیون به اتمام خود نرسیده است، با برداشت حزب کمونیست انترناسیونالیستی ایتالیا از دوره موجود مخالفت کردند. بدین ترتیب چپ کمونیست فرانسه همچون [با همان مبادی] **بیلان**، به کار خود ادامه داد؛ و بدون نادیده گرفتن مسئولیت هایش مبنی بر دخالت گری مستقیم در مبارزات آنی طبقه، انرژی و تلاش خود را حول کار بمنظور شفافیت بخشیدن درک خویش در حوزه های مسائل سیاسی - تئوریک متمرکز نمود. و در این رهگذر پیشرفتهای مهمی بویژه، در مورد موضوعات: سرمایه داری دولتی، دوره ی انتقالی، اتحادیه های کارگری و حزب، کسب نمود. مادام که به دفاع همه جانبه از متد مارکسیستی، که خصلت نمایی مشخصه ی چپ ایتالیا ست، ادامه میداد، در عین حال موفق گشت تا شماری از عالی ترین ره آوردهای چپ آلمان و هلند را نیز، به مجموعه ی دست آوردهای برنامه ای خویش بیافزاید.

15 - در حدودهای سال 1952، GCF [چپ کمونیست فرانسه]، به غلط متقاعد به قریب الوقوع بودن جنگ سوم جهانی شد و عملاً "منحل گشت. در همین سال، ICP حزب کمونیست انترناسیونالیستی ایتالیا، بین گرایش « بوردیگیست » و گرایش تحت رهبری **'اناراتو دی من (Onarato Damen)** مبارزیکه در تمام طول دوره ی فاشیسم به فعالیتهای سیاسی خود ادامه داد، به دو شقه تقسیم شد.

گرایش « بوردیگیست » در درک ماهیت ضد انقلابی دوره اش بسیار روشن بود، اما در تلاشهایش با تأکید ورزیدن بر این موضوع که، در دفاع از مارکسیسم ثابت قدم است، آن را به جزمگرایی (Dogmatism)، کشاند. تئوری (جدید!) گرایش بوردیگیست، مبنی بر « غیر قابل تغییر بودن مارکسیسم » سبب گردید تا این جریان پیشرفت های بدست آمده ی فراکسیون در دهه 1930 را هر چه بیشتر و بیشتر به باد فراموشی بسپرد، و در موارد بسیاری از مسائل به قهقرای « ارتودکسی » انترناسیونال کمونیست باز گردد. امروزه گروه های متفاوت بوردیگیست (که حد اقل سه گروه از آنها خود را « حزب کمونیست انترناسیونال » می نامند)، از بازمانده گان این گرایش اند.

گرایش دی، من در مورد مسائل بسیار با اهیت سیاسی نظیر: نقش حزب، اتحادیه های کارگری، [جنبشهای] رهائی بخش ملی و سرمایه داری دولتی بسیار شفاف بود، اما هیچ وقت به ریشه یابی اشتباهاتی که در شکل گیری اصلی ICP انجام گرفته بود، توجه نکرد. بین

سالهاي 1960 - 1950، اين گروه ها از نظر سياسي غير فعال شدند. جريان بورديگيست بويژه، به پشت ديوار سكتاريسم « پناه برد ». بورژوازي براي محو تمامي نهادهاي متشكل مارکسيستي مدام سعي نمود تا رشته هاي حياتشان يعني همانا ارتباط آنان با سنت هاي عظيم جنبش کارگري را بگسلد، و در رسيدن به اين هدف بيشتر از هر وقت ديگر [به نتيجه ي مطلوبش]، نزديکتر شد.

16 - اما، پرولتارياي فرانسه با اعتصاب عمومي ماه مه ي 1968 خود، بر روي صحنه ي تاريخ ظاهر گشت و متعاقب آن امواج مبارزات کارگري سرتاسر گيتي را فرا گرفت. اين اعتلا و نضج در جنبش کارگري سبب شکوفا شدن نسل جديدي از عناصر سياسي شده ايکه در جستجوي مواضع روشن و شفاف کمونيستي بودند شد و حيات تازه اي به زندگي سياسي گروه هاي انقلابي موجود داد. و در نتيجه به ايجاد تشکيلاتهاي نويني که در پي احياي ميراث چپ کمونيست بودند، گرديد. در آغاز، اين فضا ي نوين سياسي و مخالف نقش « اقتدار گرا » ي بلشويسم، عميقاً با ايدئولوژي شوراگرائي آميخته شده بود، اما هر چه که بالغ تر شد بيشتر قادر گشت تا تعصبات ضد - تشکيلاتي را به کنار زده و ادامه کاري خود را در دفاع يکپارچه از سنن مارکسيست ببيند.

اتفاقي نيست که امروزه اکثر گروه هاي در صحنه انقلابي موجود از تبار جريان چپ ايتاليا هستند که به مسئله تشکيلات و لزوم حفظ سنت انقلابي دست کاري نشده، اين چنين اهميت فوق العاده قائل هستند. هم گروه هاي بورديگيست و هم، دفتر بين المللي براي حزب انقلابي [اين تشکيلات هم اکنون نامش را به: **گرايش کمونيست انترناسيوناليستي**، تغيير داده است]، از وارثين [سياسي]، حزب کمونيست انترناسيوناليستي ايتاليا هستند؛ در صورتيکه، **جريان کمونيست بين المللي**، تا حدود زيادي از تبار چپ کمونيست فرانسه، ميباشد.

17 - اعتلاي مجدد مبارزات پرولتري در اواخر دهه ي 1960، از راه هاي پر پيچ و خمي عبور نمود، از درون جنبش هاي در حال پيشرفت و همچنين در حال عقب نشيني عبور کرد، در مسير خود با بسياري موانع مواجه گشت، اما هيچ کدام از اين موانع سنگين تر از تلاشهاي عظيم بورژوازي نبود که در آن خبر از مرگ کمونيسم ميداد. بخشي از تلاشهاي بورژوازي مستقيماً عليه خود، چپ کمونيست بود - آنگاه که با ناسزاگوئيهاي دروغين اش، چپ کمونيست را به مرجع ي جريان « انکارگر » وجود کوره هاي گاز نازي - نسبت ميداد.

مشکلات مربوط به کل اين پروسه بنوبه ي خود، مشکلات بسيار ديگري بر سر راه خود، اوضاع انقلابي از جمله: بتعويق انداختن رشد اين اوضاع و همچنين ممانعت از يک پارچه گيش، بوجود آورد. اما، علي رغم تمامي اين ضعفها، جنبش « کمونيست چپ »، در حال حاضر تنها ادامه ي قابل اعتماد مارکسيسم، و يگانه « پل » ممکن تشکيل حزب کمونيست جهاني آينده مي باشد. بنا بر اين، حائز فوق العاده اهميت است که عناصر مبارز تازه نفسي که، تحت هر شرايطي، در اين دوره به گسترش جهاني خود ادامه ميدهند، با گروه هاي چپ کمونيست هم پيمان گشته و با آنان در گير مباحثه شوند، و بدین طريق سر انجام با آنها يکي و هم نبرو گردند. با انجام چنين وظيفه ي خطيري، آنها در بناي حزب انقلابي سهم خود را ادا

خواهند نمود، سهمی که بدون ادای آن انقلاب پیروزمندی در کار نخواهد بود.

* تمام تأکیدهای مشخص شده با رنگ قرمز در متن، از مترجم است.